

## پست مدرنیسم و هویت سیاسی

علی اشرف نظری\*

E-mail: Nazarian2004@yahoo.com

### چکیده:

پست مدرنیسم به عنوان جریان فکری - اجتماعی، تحولاتی را در نحوه نگاه ما به فرد و جامعه فراهم نموده است. در این مقاله با تمرکز بر فهم تأثیر و تأثرات جریان پست مدرن بر هویت سیاسی، تلاش می شود تا برخلاف ادبیات رایج در کشورمان که بیشتر وجوه سلبی - پست مدرن را منعکس می کند، نگاه ایجابی پست مدرن ها را به مقوله هویت سیاسی مورد کندوکاو قرار دهیم.

در این راستا ضمن بررسی وضعیت پست مدرن، هویت سیاسی پست مدرن، و نحوه تحلیل هویت سیاسی از سوی پست مدرن های ایجابی، این فرضیه را مورد مذاقه و بررسی قرار می دهیم که پست مدرنیسم با در انداختن نوعی نظام مفهومی، چشم اندازهای جدیدی را برای تحلیل هویت سیاسی فراهم می آورد. اینکه پست مدرنیسم چگونه توانسته است با پی نهادن بنیان های روشی نوین، چارچوب ها و بدیل های متفاوتی را برای هویت و کنش سیاسی فراهم آورد، محور بحث این مقاله است.

**کلیدواژه ها:** پست مدرنیسم، هویت سیاسی، غیریت، گفتمان،

سیاست معطوف به هویت

«چشم‌انداز پست‌مدرن هر قدر هم که مسأله‌ساز باشد، ما را احاطه کرده است و هم‌زمان افق‌های ما را محدود می‌کند و می‌گشاید.»

هوینسن

پست‌مدرنیته به عنوان جریانی فکری - اندیشگی، در بستر تغییر و تحولاتی که پشت سر نهاده، اکنون به جنبشی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبدل شده است (گرڈن، ۱۹۹۸: ۵۱۲). بسط و گسترش پست‌مدرنیته در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، طرح نظریات متناقض پیرامون آن، معلق‌نویسی نویسندگان پست‌مدرن، تغییرپذیری مداوم و غیرقطعی بودن مواضع آن، موجب شده است که فهم این جریان چندان سهل نباشد. چنین به نظر می‌رسد که با طرح و محوریت‌یافتن اندیشه‌های پست‌مدرن، مفروضات هستی‌شناختی، متافیزیکی و انسان‌شناختی مدرن دچار تحول شده و چارچوب‌بندی جدیدی از تفکر ایجاد نموده است که می‌توان آن را نوعی «چرخش پارادایمی»<sup>۱</sup> تلقی نمود (بست و کلنر، ۱۹۹۷: ۲۵۳). از این رو، با تحول‌یابی نظام‌های مفهومی پیشین و ظهور برخی اشکال جدید نظم، امکانات و شرایط جدیدی نظیر هویت‌های سیاسی جدید، مناقشات فکری نو و سربرآوردن جنبش‌های سیاسی جدید را شاهد هستیم.

درواقع، پست‌مدرنیته توانسته است به نحو مؤثری بر تئوری‌ها و کنش‌های معطوف به «هویت سیاسی»<sup>۲</sup> تأثیر بگذارد و از یک سو، هراس و واهمه‌ای نسبت به آینده الگوهای هویتی ایجاد نماید و از سوی دیگر به ترسیم امکانات، چشم‌اندازها و بدیل‌های متفاوتی مبادرت ورزد. معنای این سخن، این است که به‌رغم حفظ جایگاه محوری مفهوم هویت سیاسی، رویکردها و چشم‌اندازهای تحلیلی پیرامون آن در حال تحول و دگرگونی است و معمای هویت از چشم‌اندازهای متفاوتی مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد. هرچند در نوشته‌های موجود، پست‌مدرنیسم به‌عنوان جریانی «شالوده‌شکن»<sup>۳</sup>، «نسبی‌گرا»<sup>۴</sup> و «افراطی» معرفی می‌شود که نسبتی با مفاهیمی نظیر «هویت» و «هویت سیاسی» ندارد. این نحوه ادراک از جریان پست‌مدرن بیشتر منعکس‌کننده بخشی از ادبیات موجود در این وادی است که به واسطه طرح شالوده‌شکنی، مسئولیت‌ناپذیری و عدم تحرک سیاسی، نوعی خمودگی و انقباض هویتی از آن استنباط می‌شود که خود را

1- Paradigmatic Shift

2- Political Identity

3- Deconstructivist

4- Relativist

در قالب «انفعال»، «شکاکیت» و «بدبینی» سیاسی نشان می‌دهد. حال آنکه در نگاهی دقیق و جامع، پست‌مدرنیته به‌عنوان یکی از مناظره‌های مسلط فرهنگی - سیاسی، با خلق و ایجاد تئوری‌های اجتماعی - سیاسی جدید، بر آن است تا ابعاد چندگانه، مغفول و به حاشیه رانده‌شده «هویت سیاسی» را مورد کندوکاو قرار دهد.

بنابراین، فهم این جریان فکری، سیاسی و اجتماعی و تحلیل چشم‌اندازهای آن در عرصه هویت سیاسی - به‌طور اخص - می‌تواند هم به‌عنوان «مسئله»<sup>۱</sup> و هم به‌عنوان «معضله»<sup>۲</sup> مورد توجه قرار گیرد. پست‌مدرنیته از آن جهت مسئله است که با فهم آن می‌توان به‌گونه‌ای کنش‌های سیاسی و اجتماعی نوظهور راه یافت؛ و از آن‌رو معضله است که در ادبیات موجود، برخی نویسندگان سهواً یا عامداً، صرفاً به وجوه سلبی و تشکیک‌گرایانه پست‌مدرنیته پرداخته‌اند و اغتشاشات فکری و هویتی پیرامون آن را بازتاب داده‌اند. هدف اولیه ما در این نوشتار توجه به وجه سازنده و ایجابی پست‌مدرنیته و بسط و تبیین این وجوه در راستای اهداف مثبت سیاسی می‌باشد. بر این اساس، فرضیه اصلی نگارنده را می‌توان چنین صورت‌بندی نمود: «پست‌مدرنیته دارای وجهی سازنده - ایجابی است که با ترسیم چارچوب‌ها، بدیل‌ها و چشم‌اندازهای متفاوت خود، درصدد گشودن فضایی جدید و بالطبع پی‌بندی بنیان‌های روشی نوظهور به منظور تحلیل هویت سیاسی است.»

آیا پست‌مدرنیته به مثابه «فرایند در جریان» درصدد رفع ناکارایی تئوری‌های مدرن جهت تحلیل هویت سیاسی است؟ آیا اندیشه پست‌مدرن صرفاً حامل نوعی «استراتژی نقد و مقاومت» است یا توان شکل‌دهی به هویت‌های سیاسی جدیدی را نیز دارا می‌باشد؟ آیا آنچه که «وضعیت سیاسی پست‌مدرن» خوانده می‌شود، به معنای آغاز دوران جدیدی از تحلیل و کنش سیاسی در رابطه با مسئله هویت سیاسی است؟ هویت سیاسی پست‌مدرن چه خصلتی دارد و در ارتباط با چه عناصر و مؤلفه‌هایی صورت‌بندی می‌شود؟ اینها پرسش‌های اصلی پیش‌روی ما در این نوشتار است.

### وضعیت پست‌مدرن

وضع پست‌مدرن را می‌توان موقعیتی معرفت‌شناختی و انتقادی دانست که تلاشی مستمر و جدی را در جهت آشکار نمودن نواقص و بحران‌های مدرنیته در زمینه‌های

1- Problem

2- Dillema

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به تصویر می‌کشد و درصدد است تا تجربیات جدیدی جدید را که در چارچوب دنیای مدرن محقق نشده یا به بن‌بست رسیده، عینیت بخشد (حسن، ۱۹۸۷: ۸۰-۸۸). «دایره‌المعارف فلسفی راتلج»، پست‌مدرنیسم را چنین تعریف می‌کند: «پست‌مدرنیسم، بیانگر طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های فرهنگی است که بنیان‌های اصلی و متفاوت فرهنگ اروپای غربی در زمینه ساختار، فردیت و ماهیت زمان و مکان را به چالش می‌کشد. فیزیک، فلسفه، سیاست و هنر را برمبنای پیش‌فرض‌های خاص خود تغییر می‌دهد و پاره‌ای عقاید بنیادین مدرنیته را دگرگون می‌کند» (رایگس، ۱۹۹۵: ۵۸۶). به تعبیر بهتر، پست‌مدرنیسم «انکار مدرنیته نیست، بلکه به محدود کردن تدریجی آرزوهای فراگیر آن می‌پردازد» (مارش واستوکر، ۱۳۸۴: ۱۹۷ و ۱۹۸).

«آنتونی گیدنز»، پست‌مدرنیسم را به مثابه تحولات و دگرگونی‌هایی می‌داند که از فراسوی مدرنیته می‌گذرند و از آن به «مدرنیته متأخر» تعبیر می‌کند. «میشل فوکو»<sup>۱</sup>، پست‌مدرنیسم را «آخرین شاهکار نهایی مدرنیسم» و «فردریک جیمسون» نیز آن را «مکمل امر مدرن» می‌پندارد (پارسا، ۱۳۸۰: ۱۴۰ و ۱۴۱). در واقع، جریان پست‌مدرن در فضای فکری پس از جنگ جهانی دوم و به خصوص پس از دهه ۱۹۶۰م، واجد نوعی انتقاد و منازعه فکری پیرامون مبانی مشروعیت‌بخش مدرنیته بود و در انتقادات روشنفکرانی نظیر «لسلی فیدلر»<sup>۲</sup>، «ایهاب حسن»<sup>۳</sup> و «ویلیام اسپانس»<sup>۴</sup> بر ناکارآمدی فرهنگ و معیارهای مدرن در تحلیل وضعیت جاری تأکید، و نیاز به بازبینی و احیاناً نفی آنها مطرح می‌شد (گرڈن، ۲۰۰۱: ۲۰۶). از این رو، «وضعیت پست‌مدرن به یک معنای اساسی، اجرای پروژه تجدید به نحوی پیراسته‌تر از ناخالصی‌های تاریخی است» (بشیریه، ۱۳۷۵: ۸۹).

به‌طور کلی، پست‌مدرنیسم درصدد حل بحران‌ها و معضلاتی است که مدرنیته با آن مواجه شده و درصدد نوعی «نقد فرهنگی» علیه مدرنیته برمی‌آید. از این رو، با «رد» انحصار گفتمانی و معنابخشی کلیت‌طلبانه مدرنیته و طرح چشم‌اندازهای متفاوتی جهت تحلیل هویت، زمینه را برای پذیرش «حق تفاوت» و «چندفرهنگ‌گرایی» فراهم آورد (أبرین و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۶۰). این سخن به معنای نفی هویت‌های موجود و یا نادیده گرفتن آنها نیست، بلکه متضمن فهم آنها بر پایه «گفتمان»<sup>۵</sup> و «نقاط ارجاع»<sup>۶</sup> مدرنیته

1- M. Foucault

2- L. Fiedler

3- I. Hassan

4- W. Spanos

5- Discourse

6- Refrencial Points

است. به تعبیر بهتر، پست‌مدرنیته دربردارنده نگرشی نو به هویت است که با گذار از «مدرنیته متأخر»، شکلی جدید از مجادلات و کنش‌های سیاسی را طرح و امکان‌پذیر می‌کند. بازنمایی هویت‌های سیاسی جدید را فراهم می‌آورد (هیلر و دیگران، ۱۹۸۸: ۵). طرح چنین مباحثی از آنرو ضروری است که نظام‌های مفهومی و سیاسی پیشین در حال شکسته شدن و اشکال جدید نظم در حال ظهور است. در نتیجه، برخی امکانات و شرایط جدید نظیر هویت‌های نو، منازعات سیاسی متفاوت و تکنولوژی‌های متمایزی را شاهد هستیم. تئوری‌ها، مفاهیم و الگوهای اندیشگی و کنش پیشین ناتوان از تحلیل و ترسیم چشم‌اندازهای جدید هستند و از اینرو نیازمند استراتژی‌ها، گفتمان‌ها و کنش‌های جدیدی هستیم که بتوانند بر محدودیت‌های سیاسی مدرن فائق آیند.

### هویت سیاسی پست‌مدرن

پیشینه تلاش برای ترسیم چشم‌اندازهای هویت سیاسی در عصر پست‌مدرن، به تغییرات گسترده اجتماعی و فرهنگی رخ داده در اروپا در دهه ۱۹۶۰ م، و به طور اخص پس از تحولات ۱۹۶۸ م. بازمی‌گردد. در این مقطع، تئوری‌های کلاسیک مارکسیستی در زمینه نبرد طبقاتی نتوانستند ماهیت پیچیده منازعات جاری در زمینه قدرت و سلطه سیاسی، ظهور هویت‌های سیاسی جدید، سوژه و جنبش‌های اجتماعی را تبیین نمایند. با ظهور چارچوب سیاسی کاملاً متمایزی که خود را در قالب جنبش‌های سیاسی جدیدی نظیر ملی‌گرایی جهان‌سومی، فمینیسم، صلح و شهروندی خاص‌گرایانه نشان داد، تلاش شد تا اشکال نظری خاصی برای تحلیل وضعیت پیش‌روی این گروه‌های هویتی ترسیم شود. در تئوری‌های معطوف به بازسازی هویت سیاسی، پست‌مدرن‌ها بر نیاز به بازسازی مجدد سوژه، جامعه، فرهنگ و بازیابی فکری الگوهای تحلیلی قدرت و منازعه تأکید نمودند (بست و کلنر، ۱۹۹۷: ۲۸۶).

به‌طور دقیق‌تر، هدف سیاسی پست‌مدرن پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ م. ظهور یافت که دو طیف «بدبین و شکاک»<sup>۱</sup> (نظیر بودریار و پیروانش) و «خوش‌بین و ایجابی»<sup>۲</sup> (نظیر لیوتار، فوکو، شانتال موفه و ارنستو لاکلاو) از آن بیرون آمدند. پست‌مدرن‌های بدبین، کلیون سیاسی هستند که هستی‌شناسی شک‌گرایانه، آنها را وامی‌دارد تا هرگونه اهداف سیاسی را در سطح جهانی انکار کرده و با نگاهی بدبینانه، جهان را به سمت فراموشی

1- Skeptical Postmodernists

2- Affirmative Postmodernists

و نسیان، «فروپاشی نهایی»<sup>۱</sup> و «خودتخریبی»<sup>۲</sup> در حرکت بینند (رنلدر، ۱۹۸۷: ۷۳-۷۹). شک‌گرایی و نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی نیز آنها را به سمت «ضدبنیان‌گرایی»<sup>۳</sup>، نفی چشم‌اندازهای سیاسی و واسازی می‌کشاند که پیامد آن عدم تلاش برای ایجاد هیچ مبنای مستحکمی در جهت هویت و معنا بخشی است (جی، ۱۹۸۵: ۵-۶). آنها هویت سیاسی را به‌عنوان «برساخته‌ای»<sup>۴</sup> می‌دانند که مبتنی بر تفاسیر فردی، متناقض و فاقد قطعیت است و نمی‌توان به‌طور قطع یک استراتژی سیاسی بر پایه واقعیت، حقیقت یا علم مستقر نمود (رالدمن، ۱۹۹۸: ۱۲۳؛ همچنین: هنریک و دیگران، ۱۹۸۴: ۳-۱) پست‌مدرن‌های بدبین از منظری تراژیک با رد هرگونه تعهد سیاسی، نفی مشارکت سیاسی و رد امکان مقاومت (بودریار، ۱۹۸۳: ۳۴)، نمی‌توانند به ترسیم هویت سیاسی مبادرت ورزند و با طرح نوعی «خودتبینی»، «خودآگاهی» و «خودشیفتگی»<sup>۵</sup> فردگرایانه، امکان طرح حقیقت سیاسی را صرفاً براساس مواضع فردی تبیین می‌نمایند (آردیس، ۱۹۸۷: ۸۸-۹۰). در مقابل، پست‌مدرن‌های ایجابی گستره متنوعی از چشم‌اندازهای نو در برابر کنش‌گران سیاسی - اجتماعی می‌کشایند و از سازماندهی جنبش‌های هویتی سیاسی حول محورهایی نظیر ناسیونالیسم، مردم‌گرایی، محیط زیست‌گرایی، فمینیسم، صلح و حقوق بشر طرفداری می‌کنند. در واقع، هرچند بسیاری از پست‌مدرن‌های بدبین و شکاک به واسطه پذیرش منطق و معیارهای نسبی‌گرایانه به نفی هویت سیاسی و کنش اجتماعی می‌پرداختند، اما پست‌مدرن‌های ایجابی (خوش‌بین) با حرکت از واسازی و شالوده‌شکنی به سمت «بازسازی»، موضع مثبتی در قبال هویت سیاسی اتخاذ می‌کنند که مبتنی بر ارزش‌ها و آرمان‌هایی نسبتاً روشن است (روزنا، ۱۹۹۱: ۱۴۴ و ۱۴۵).

نظریه‌های ایجابی پست‌مدرن با درانداختن نوعی نگرش خلاقانه و سازنده، مسایلی نظیر برساخته بودن هویت، دفاع از گستره پدیده‌های از هویت‌ها، معانی و اجتماعات نوین را در تقابل با کلاسی شدن فرهنگ و چارچوب‌های اجتماعی جامعه مدرن مطرح می‌کنند. امری که «رابرت جی. دان» از آن به تکوین قلمرو نوظهور «سیاست فرهنگی» تعبیر می‌کند (دان، ۱۳۸۵: ۲۲). آنها با نفی تام‌گرایی مدرنیته و رد «برتری» آن، امکان نوعی هویت‌یابی جدید را در چشم‌اندازهای خاص‌گرایانه تحقق می‌بخشند و بر همبستگی گروه‌ها و جوامع خاص هویتی بر پایه علایق ویژه آنها تأکید می‌کنند.

1- Final Collapse  
2- Self-Destruction

3- Anti Foundationalism  
4- Construction

5- Narcissism

همچنین این طیف از پست‌مدرن‌ها بیشتر به ترسیم چشم‌اندازهایی در زمینه هویت سیاسی مبادرت می‌ورزند که ما اغلب از آنها به جنبش‌های انتقادی (نظیر فمینیسم و سیاست‌های سبز) یاد می‌کنیم. جنبش‌هایی که در صددند تا به گونه‌ای متفاوت از جنبش‌های هویت‌بخش پیشین خود را مورد بازتعریف قرار دهند. به تعبیر بهتر، آنها بیشتر به «سیاست زندگی»<sup>۱</sup> توجه می‌کنند و با فراهم نمودن فرصت برای خودآگاهی و خودتحقق‌بخشی هویتی، به نقد تام‌گرایی هویتی مدرن و منطق «استیلابی» و «استعماری» آن برای به حاشیه‌راندن هویت‌های خاص (نظیر ملی‌گرایی جهان‌سومی، هویت خاص اسلامی و مانند آن) می‌پردازند (روزنا، ۱۹۹۱: ۱۴۶). معنای این سخن - چنانکه در ادامه خواهیم دید - بهره‌گیری از روش‌ها، دستورالعمل‌ها و مفاهیم سیاسی متفاوتی برای ایجاد «آگاهی» و «گفتمان» است که به تحقق سبک‌های نوین عمل سیاسی و فضای متفاوتی برای طرح الگوهای هویت سیاسی می‌انجامد.

تبار فکری پست‌مدرن‌های ایجابی و تلاش آنها برای ترسیم چشم‌اندازهای هویت سیاسی، به دهه ۱۹۶۰م و به خصوص به تحولات پس از جنبش ماه می ۱۹۶۸م بازمی‌گردد. آنها با نقد تئوری‌های پیشین، در صدد برآمدند تا با کاربست الگوهای تحلیلی جدید، به تبیین چارچوب هویتی کاملاً متمایزی که خود را در قالب جنبش‌های جدید ملی‌گرایانه، ضد‌مدرن، فمینیستی و قدرت‌یابی رنگین‌پوستان نشان می‌داد، بپردازند. لاکلائو و موفه به‌عنوان دو نظریه‌پرداز برجسته، در این زمینه تلاش می‌کنند تا زمینه را برای ساختن تئوری و کنش معطوف به هویت سیاسی پست‌مدرن، به نحوی فراهم کنند که طنین آن در میان افراد و گروه‌های متنوع هویتی شنیده شود. فوکو نیز از جمله نظریه‌پردازانی است که در زمینه ترسیم راهبردهای هویتی پست‌مدرن تلاشی وافی داشته است. از این‌رو، در نوشتار حاضر بحث خود را بیشتر با تأکید بر مبانی و جهت‌گیری‌های فکری لاکلائو، موفه و فوکو پی می‌گیریم.

### نحوه تحلیل هویت سیاسی از چشم‌انداز پست‌مدرن‌های ایجابی

پست‌مدرن‌های ایجابی (مثبت‌اندیش) برای تحلیل هویت سیاسی، قائل به «گزاره‌هایی»<sup>۲</sup> هستند که با فهم آنها می‌توان نقطه عزیمت فکری و شیوه‌های تبیینی مستتر در آراء و افکار آنها را مورد کندوکاو قرار داد. این گزاره‌ها یا «مفروضات» را می‌توان چنین برشمرد:

1- Life Politic

2- Statements

۱. هویت سیاسی برساخته‌ای گفتمانی است که ماهیتی ارتباطی دارد.
  ۲. هویت سیاسی بیشتر وجهی فرهنگی دارد.
  ۳. هویت سیاسی معطوف به «سیاست‌های تمایز و تفاوت»<sup>۱</sup> است.
  ۴. هویت سیاسی مبتنی بر «سیاست معطوف به هویت»<sup>۲</sup> است.
- در ادامه ضمن تبیین هر یک از این گزاره‌ها، تلاش می‌شود تا چشم‌انداز کلی نظریه پست‌مدرن از خلال توضیحات مندرج در متن هر یک از آنها ترسیم شود.

### گزاره اول. هویت سیاسی برساخته‌ای گفتمانی است که ماهیتی ارتباطی دارد.

هویت از لحاظ عینی به معنای واقع‌بودن در زمان و مکانی خاص است. هرگونه تعیین هویتی به واسطه «موقعیت‌مندی»<sup>۳</sup> در درون افق‌هایی صورت می‌پذیرد که بر دنیای اجتماعی خاص و موقعیت زمانی - مکانی مشخص دلالت می‌کند. در این معنا، هویت و هویت‌یابی متضمن تخصیص یافتن جایگاهی خاص در جهان به «پدیدار» است و هویت سیاسی به‌طور اخص فرآورده «سبکی از زیست سیاسی» و «بودن در چارچوب قواعد خاص سیاسی» است (برگر و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۸۱). پست‌مدرن‌ها بر این باورند که هویت و هویت‌یابی «برساخته‌ای اجتماعی» است و هویت‌های انسانی به‌طور مداوم در حال ساخته‌شدن و بازبینی هستند و محیط‌های گوناگون اجتماعی، حاصل تعامل‌گونه‌ها و اشکال خاصی از قدرت است (پائول‌تاید، ۲۰۰۳: ۸۰).

هویت سیاسی، الگوی پیچیده‌ای از امیال، خواست‌ها، هنجارها، شیوه تفکر و رفتار است که در طول زمان و به واسطه ادغام افراد در شبکه متراکم اجتماع شکل گرفته‌اند و هویت‌های فردی و جمعی نیز در بستر همین روابط متنوع اجتماعی برساخته شده‌اند (ص ۸۱). دغدغه پست‌مدرن‌ها در ارتباط با برساخته بودن اجتماعی هویت، به نحو مؤثری مرتبط با هنجارها و ارزش‌های شکل‌دهنده به تفکر و رفتار ماست. این همان چیزی است که فوکو از آن به «بهنجارسازی»<sup>۴</sup> تعبیر می‌کند و بر زندگی سیاسی - اجتماعی ما تحمیل می‌شود. به تعبیر بهتر، شکل‌گیری هویت‌های سیاسی - اجتماعی متأثر از گفتمان‌هایی است که تعیین می‌کنند چه می‌توان یا می‌بایست گفت و افراد به‌عنوان سوژه از طریق همین صورت‌بندی گفتمانی خلق می‌شوند (هیث، ۱۹۸۱: ۱۰۱ و ۱۰۲). وضعیت‌ها یا موقعیت‌های گفتمانی، مقولات و چارچوب‌های پیشینی هستند

1- Differentiate Politics  
2- Identity Politics

3- Situational  
4- Normalization



که سوژه‌های سیاسی به‌عنوان «تأثیر» و «پیامد» آن پدید می‌آیند و از طریق آن تجارب، ادراک و داوری‌شان را شکل می‌دهند (هال، ۱۹۹۱: ۹۰).

از منظری ساخت‌گرایانه، گفتمان برای اشاره به مجموعه قاعده‌مندی از گزاره‌ها به کار می‌رود که به صورت ساختارهای نامرئی و ناخودآگاه، در پس اندیشه‌های منفرد، تئوری‌ها و سخنان روزمره نهفته است و قواعد خود را بر اندیشه، هویت و تشخص، رفتار و کنش تحمیل می‌کند. اجتماع و انسان به وسیله گفتمان‌های مسلط هر عصر، معنا و شکلی خاص می‌گیرند و محدود و محصور می‌شوند. به سخن دیگر «اجتماع و انسان به طور بالقوه قابل ظهور در اشکال گوناگونی است و گفتمان مسلط در هر دوره، به تحقق و ظهور متعین یکی از آن اشکال می‌انجامد» (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱ و ۱۲). در واقع عمل گفتمانی «مجموعه‌ای از قواعد تاریخی ناشناس است که همیشه در زمان و مکان معرف دورانی خاص دانسته می‌شوند و کارکرد ارتباطی در محدوده اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و زبانی، مشروط به آنهاست» (فوکو، ۱۹۷۲: ۱۰۳). بنابراین هر گفتمان سیاسی از طریق صورت‌بندی کلی روابط ساختاری، تقریر پیش‌زمینه فکری ناخودآگاه همه اندیشمندان، تعیین اینکه چه می‌توان گفت و چه نباید گفت، و تعیین شکل خاص اندیشه و کردار سیاسی به تقریر ظهور نوعی هویت سیاسی خاص یاری می‌رساند و برخی هویت‌های سیاسی دیگر را به حاشیه<sup>۱</sup> و محاق می‌کشاند.

بنابراین، هر گفتمان با ایجاد رژیم حقیقت خاص خود، با تعیین بخشی و شکل‌دهی به هویت ما، در هر زمینه‌ای چیزهایی را حفظ و برخی چیزهای دیگر را حذف می‌کند. هر گفتمان سیاسی نیز با تنظیم قواعد و اعمال اجتماعی، اشکال هویت را صورت‌بندی کرده و از طریق حفظ برخی از آنها و حذف برخی دیگر، هژمونی خود را مستقر می‌سازد. در این دیدگاه، با تأکید بر ماهیت ارتباطی هویت سیاسی، «سوژه، فردی مستقل و منفرد نیست، بلکه فردی معین در رابطه واقعی‌اش با دیگر افراد و گروه‌ها، در تعارض و کشمکش‌های طبقه‌ای خاص و سرانجام در شبکه‌ای منتج از مناسبات با تمامیت اجتماعی و با طبیعت [پیرامون] است» (میلر، ۱۳۸۲: ۳۶). بنابراین، هویت سیاسی برساخته‌ای گفتمانی و تابع نوعی رابطه است که:

*اولاً*، از پیش شکل گرفته و تحقق یافته نیست؛ بلکه مبتنی بر روابط، تصورات و ظهورات ممکن است که موجب ظهور برخی اشکال خاص هویتی و استتار و به حاشیه راندن برخی زوایای دیگر می‌شود.

**ثانیاً**، فرایندی در جریان است که طی آن ارتباط میان عناصر گوناگون برقرار و اجزاء مختلف در یک هویت جدید ترکیب می‌شوند. حاصل این فرایند، تأسیس مرزهای هویت سیاسی غالب و خلق یک «غیریت»<sup>۱</sup> در برابر آن و امکان تحقق فاصله‌گذاری با آن است.

**ثالثاً** هر گفتمان هویتی - سیاسی با نوعی ساخت‌مندی خاص خود و به مثابه کلیتی معنادار، بستری فراهم می‌آورد که در آن امکان کنش سیاسی در قالب‌هایی نظیر ناسیونالیسم، فمینیسم و مانند آن تحقق می‌یابد. «در این فرایند، عناصر هویت فردی خود را فرو می‌گذارند تا به مثابه کلیتی از یک ساختار به حساب آیند. بنابراین هویت گفتمان، هویتی رابطه‌ای و پیوندی است» (نجف‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۶). در نتیجه هویت‌های سیاسی و اجتماعی محصول گفتمان هستند.

**رابعاً**، هر گفتمان سیاسی با ترسیم افق‌ها و «مرزهای»<sup>۲</sup> هویت سیاسی، شرایطی را به وجود می‌آورد که در آن احساسات معطوف به همبستگی، افراد را در ارتباط و پیوند با یکدیگر حفظ نموده و احساسات «بیگانگی» در برابر دیگران را نیز بازمی‌تاباند.

نتیجه آنکه بر اساس اصل برساختگی و ارتباطی بودن هویت سیاسی، هویت‌های سیاسی و اجتماعی هیچ‌گاه ساختارهای بسته شده و به پایان رسیده‌ای ندارند، بلکه باز، نامحقق و در حال شدن هستند. این فرایند همواره، در قالب شکلی از اشکال معین مفصل‌بندی می‌شود و بحث‌ها و مجادلات ادامه می‌یابد (هال و دیگران، ۱۹۹۶: ۲ و ۳). در واقع، تبارشناسی هویت سیاسی، تبارشناسی روابط ما با خود و دیگران است که دربرگیرنده نحوه نگاه ما به خودمان و دیگران در موقعیت‌ها و زمان‌های مختلف می‌باشد. نقطه ثقل بحث در اینجا، چگونگی ساخته شدن تاریخی و گستره روابطی است که موجودیت آدمی را در ارتباط با خودش و دیگران شکل داده است (فوکو، ۱۹۹۱: ۸۷-۱۰۴؛ جامبت، ۱۹۹۲: ۲۳۳-۲۴۷).

### گزاره دوم. هویت سیاسی بیشتر وجهی فرهنگی دارد.

پست‌مدرنیسم بیشتر به مثابه «پارادایمی فرهنگی»<sup>۳</sup> قلمداد می‌شود که با ترسیم «نظام‌های دلالت» خاص خود به شکل‌بندی نوع ویژه‌ای از فرهنگ مبادرت می‌ورزد (لش، ۸۳: ۱-۴). پست‌مدرنیسم با «نشان‌دادن نوعی از ادراک از یک هنجار فرهنگی تازه و نظام یافته و تولید دوباره آن به منظور انعکاس دقیق‌تر بر تأثیرگذارترین

1- Otherness

2- Boundaries

3- Cultural Paradigm

صورت‌های هر نوع سیاست فرهنگی» (جیمسون و دیگران، ۱۳۷۹: ۹)، توانسته است نوعی شالوده و منطق فرهنگی برای خود فراهم آورد. «فردریک جیمسون» در این باره می‌نویسد: «ضروری است پست‌مدرنیسم نه به عنوان یک سبک، بلکه به عنوان یک مقوله فرهنگی مسلط تلقی شود؛ مفهومی که حضور و همزیستی طیفی از ویژگی‌های متفاوت و در عین حال تبعی را امکان‌پذیر می‌سازد» (ص ۹۲).

در واقع، متفکران پست‌مدرن با بهره‌گیری از روش‌هایی نظیر تحلیل گفتمان و «سازه‌گرایی»<sup>۱</sup>، درصدد تحلیل هویت سیاسی در ارتباط با نظام نشانه‌ها و رمزها و نمادهای آن جامعه هستند. نظریه گفتمان به عنوان نظریه‌ای با خصلت فرهنگی، هویت را به عنوان پدیده‌ای معنا ساز می‌داند که از طریق نمادها و قواعد ساخت یافته است و می‌بایست الگوهای زبانی و معنایی کنش را در آنها مورد توجه قرار داد. این متفکران با رد هرگونه ساده‌نگری به معنا، معتقدند که هویت سیاسی برساخته‌ای اجتماعی است که واجد نشانه‌ها، رمزگان و کنش‌های نمادین است (پشو، ۱۹۸۲: ۱۸-۲۵). از این منظر و براساس رویکردهای فرهنگی، هویت سیاسی، چشم‌اندازها و موقعیت‌هایی را فراهم می‌آورد که افراد از طریق آنها سخن می‌گویند و جامعه و زندگی روزمره را بر اساس زبان، نشانه‌ها، تصورات، نمادها و نظام‌های مدلولی آن سامان می‌بخشد. «ژاک دریدا»، به عنوان یکی از متفکران پست‌مدرن، «هویت را به مثابه مفهومی کاملاً فرهنگی و زبان‌شناختی می‌داند که در موقعیت اجتماعی خاصی برساخته می‌شود» (هال، ۱۹۹۱: ۹۰). اهمیت این نحوه نگاه به هویت سیاسی در این است که فرهنگ در این معنا بیشتر خصلتی «پذیرنده» دارد تا طردکننده و از تکرار و تفاوت‌ها در متن یک هویت سیاسی خاص استقبال می‌کند و با تأکید بر برابری، و «حق تفاوت» به چشم‌اندازی دموکراتیک دست می‌یابد که آن را «دموکراسی مشارکتی»<sup>۲</sup> می‌نامند (بست و دیگران، ۱۹۹۷: ۲۸۰-۲۸۱). لاکلائو و موفه در این راستا تلاش نموده‌اند تا نظریه پست‌مدرن را در راستای بازبینی نظریه و کنش‌های معطوف به چشم‌اندازهای سیاسی مورد توجه قرار دهند. آنها با طرح «کثرت‌گرایی رادیکال و دموکراتیک» معتقدند که بسیاری از نظریه‌های سیاسی جاری نظیر سنت مارکسیستی خصیصه‌های سیاسی هویت را در ارتباط با ماهیت جامعه، خودگردانی گروه و طبقات نادیده گرفته‌اند (بست و دیگران، ۱۹۹۱: ۱۹۲ و ۱۹۳). نکته قابل توجهی که نباید از نظر دور داشته شود، نوعی چرخش مفهومی است که

1- Constructivism

2- Participatory Democracy

در تعریف «مفهوم» و «عرصه» فرهنگ، روی داده است. رابرت جی. دان، در کتاب «نقد اجتماعی پست مدرنیته: بحران‌های هویت» می‌نویسد: «تشکیل نوعی «اقتصاد فرهنگی» که کانون تأثیر و تأثر متقابل تولیدات فرهنگی و منافع تجاری به شمار می‌آید، تبلیغات تجاری، موسیقی عوام‌پسند، تصاویر خاطره‌انگیز و نوستالژیک، اقسام مدهای لباس جوانان، ... همه این نمونه‌ها گواه این واقعیت‌اند که امروز فرهنگ و اقتصاد به واسطهٔ رواج همه‌گیر مصرف‌چندان به هم آمیخته شده‌اند، که دیگر به سادگی نمی‌توان گفت در کجا کار نهاد تجاری به پایان می‌رسد و کجا تولید فرهنگی آغاز می‌شود» (دان، ۱۳۸۵: ۲۲۱ و ۲۲۲). براساس این تحول، حوزه‌های تکوین هویت نیز دچار تحول شده‌اند. در حالی که در جامعهٔ مدرن حوزه‌های تکوین هویت را شامل خانواده، کلیسا، سازمان‌ها و ادارات می‌دانستند، در جامعهٔ پست‌مدرن ساخته‌های اصلی تکوین هویت به ابزارها و وسایل مصرف و بازتولید فن‌آورانه منتقل شده‌اند.

بنابراین می‌توان گفت خط مشی‌های هویت سیاسی پست‌مدرن مبتنی بر نوعی نگرش فرهنگی است که براساس آن فرهنگ به‌عنوان زمینه بنیادین کنش سیاسی دانسته می‌شود. آنها از این طریق درصددند با فرهنگی نمودن همه زمینه‌ها، روشی نو در نگرستن، احساس، تأمل، گفت‌وگو و «بودن»<sup>۱</sup> فراهم نمایند و براساس آن نیازها، امیال، احساسات و تصورات شهروندان را شکل دهند. از این‌رو، «سیاست فرهنگی بر جدایی‌ناپذیر بودن وجوه اجتماعی فرهنگ از هویت سیاسی تأکید و تلاش می‌کند ضمن نقد ترسیم هویت بر اساس تقسیم‌بندی‌های رایج نظیر طبقه، زمینه را برای مشارکت سیاسی در قالب کانال‌های نهادینه شده فراهم آوردند» (گود و دیگران، ۱۹۹۸: ۸). تحلیل ساختارهای ژرف هویت سیاسی بر پایه فرهنگ به آدمی مدد می‌رساند تا با نحوه عملکرد آن در جامعه آشنا شود و از این رهگذر بتواند دگردیسی‌ها و تحولات آن را نیز مورد کندوکاو قرار دهد. «نمادها و نشانه‌های فرهنگی به تولید مفاهیم جدید، اشکال جدید اجتماعی، روش جدید تفکر و کنش، نگرش‌های نو و «واقعیات اجتماعی» در زمینه هویت سیاسی یاری می‌رسانند» (کانر، ۱۹۹۷: ۲۵۲).

در آثار متأخر فوکو و برخی دیگر از نظریه‌پردازان گفتمان نظیر «میشل پشو» به دو روش بر توسعه سیاست‌های فرهنگی و چشم‌انداز هویت سیاسی در ارتباط با آن تأکید شده است: «اولاً آنها پیشنهاد کرده‌اند که فرهنگ را نباید صرفاً به‌عنوان حوزه بازنمایی

مورد توجه قرار داد، زیرا به صورت غیرمادی در متن «واقعیات» زندگی حضور دارد و بازتاب روابط قدرت است. ثانیاً [به واسطه توجه به خرده‌فرهنگ‌های هویتی] پیشنهاد می‌کنند که قدرت هنگامی به درستی فهمیده می‌شود که نه فقط در سطح کلان، بلکه در قالب خرد سیاسی و در شبکه روابط قدرت، که در هر جای جامعه جای دارد، مورد توجه قرار گیرد» (کانر، ۱۹۹۷: ۲۵۳). این سخن به این معناست که بر مبنای نظریه بسط قدرت در تمام سطوح فرهنگ، می‌بایست به نحوه تشخیص و هویت‌یابی سیاسی خارج از نهادهای رسمی توجه بیشتری مبذول نمائیم.

### گزاره سوم. هویت سیاسی معطوف به سیاست‌های تمایز و تفاوت است.

نظریات پست‌مدرن با طرح سیاست‌های تمایز و تفاوت، به ترسیم نوعی بینش و چشم‌انداز خاص می‌پردازند که در آن هویت‌ها در ارتباط با «دیگری» (غیریت) شکل می‌گیرد. به زعم آنها، ما هویت خود را از طریق تمایز مرزهای هویتی خودمان با دیگران ترسیم می‌کنیم و فضایی دوگانه و تقابلی نظیر سیاه/ سفید، زن/ مرد و خودی/ بیگانه ایجاد می‌نمائیم که اغلب با ارزش‌گذاری و سلسله‌مراتب همراه است (قاسمی، ۱۳۸۳: ۲۶).

مفهوم هویت‌یابی<sup>۱</sup>، که به فرایند ساخت‌بندی هویت اشاره دارد، به ما نشان می‌دهد که چگونه هویت در، و از طریق تفاوت شکل گرفته و قوام می‌یابد و در همان حال به وسیله تفاوت تبدیل به «مسئله» می‌شود. عرصه اجتماعی در روابط متقابل هویت‌های متفاوت بنا می‌شود و متشکل از عرصه‌ای است که این تفاوت‌ها در آن واجد ساختار و تعریف معین می‌شوند. «همه ایدئولوژی‌ها چون غیریت پردازند، هویت‌ساز نیز هستند. در سایه همین ایدئولوژی‌ها بوده است که خودفهمی‌ها و هویت‌های قومی، ملی، مذهبی و زبانی شدت یافته است. ایجاد هر هویتی در عین حال به معنی ایجاد مرز و حصار است. در نهایت هویت همچون خانه‌ی در بسته‌ای تصور می‌شود که اغیار را در آن راهی نیست» (بشیریه، در: احمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۶ و ۱۱۷). به تعبیر «آلبرتو ملوچی»، هویت همواره حاوی «تنش رفع‌شده و رفع‌نشده»، یعنی نوعی «شکاف» بین تعاریفی است که ما از خود داریم و دیگران از ما دارند (دان، ۱۳۸۵: ۹۰ و ۹۱). بنابراین، هویت به گونه‌ای ضروری، بخشی بلافصل از نظام «مناسبات تفاوت» است که در ارتباط با دیگری یا غیر شکل می‌گیرد.

1- Identification

بر اساس این دیدگاه، «هویت نوعی بازنمایی ساختی است که صرفاً هنگامی موفق به کسب آن می‌شویم که دیدی منفی را در ارتباط خود با دیگران پی‌جویی نمائیم. زیرا بر اساس این دیدگاه ما تا جایی به دیگران نیازمندیم که به ساخته شدن ما کمک می‌کنند و از آن به بعد آنها را در حاشیه قرار داده یا تابع می‌خواهیم. هویت تأثیر و تأثراتی از روابط است که از طریق بیان تفاوت‌ها معنا می‌یابد» (هال، ۱۹۹۱: ۲۰ و ۲۱). «دایانا فاس» در کتاب «اوراق هویت‌یابی»<sup>۱</sup> خاطرنشان می‌کند که تعیین هویت همواره کارش را برحسب مناسبات انجام می‌دهد. تعیین هویت به مثابه مسیری انحرافی است که هر کس خود را از طریق دیگری تعریف می‌کند؛ به نحوی که پیوسته در حیطه مناسبات اجتماعی عمل می‌کند، «چونان بازی تفاوت و تشابه در مناسبات خود - دیگری» (دان، ۱۳۸۵: ۵). این سخن بیانگر این واقعیت است که همواره باید تفاوت‌ها را در درون هویت پیدا کرد و به یاد داشت که همیشه این امکان وجود دارد که هویت از درون به وسیله همان تفاوت‌هایی که آن را شکل داده‌اند، منقسم گردند.

«ژاک دریدا» نیز نشان داد که چگونه هویت بر پایه نوعی تمایزبخشی و طرد برخی چیزها و سلسله‌مراتبی از خشونت میان دو قطب منتج از آن همچون: زن / مرد، سفیدپوست / سیاه‌پوست، و مانند آن ساخته می‌شود. هویت در پرتو بازی قدرت و تمایزبخشی شکل می‌گیرد (لاکلائو، ۱۹۹۰: ۳۵). هویت‌سازی‌ها و غیرسازی‌ها محصول ساختارهای گفتمان‌اند و گفتمان‌های هویت‌بخش از طریق ایجاد مرزهای سیاسی و ضدیت میان «خودی» و «غیرخودی» شکل می‌گیرند. «تفاوت و تمایز در طرح و نقشه هویت سیاسی به این معناست که هر «خود» یا جامعه به دنبال این خواهد بود تا ارزش‌هایش را در تمایز با دیگران بنیان نهد. این یافته «ویلیام کانولی» در کتابی با عنوان «هویت / تفاوت» (۱۹۹۱) بود. منطق پذیرش پست‌مدرن در شکل دادن به هویت «خود» به عنوان واکنشی به [در مقابل] افراد و جماعت‌های دیگر است که در مجاورت آن‌ها هستند» (گینز و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

سیاست‌های تمایز و تفاوت به‌عنوان پروژه، به طرح هویت سیاسی گروه‌هایی می‌پردازد که در تحلیل سیاسی مدرن مورد بی‌توجهی قرار گرفته بودند. گروه‌هایی که با مشخصاتی چون نژاد، جنسیت و قومیت مشخص می‌شوند. سیاست‌های تمایز با مفصل‌بندی تمایزات قابل ملاحظه میان افراد و گروه‌ها، می‌تواند موجب طرح

موضوعات مهمی در رابطه با جنبش‌های سیاسی در آینده شود. این امر از آن‌روست که سیاست‌های تمایز و تفاوت بر نوعی غیریت‌سازی مبتنا یافته که متضمن شکل‌گیری سلسله‌مراتبی بین «خود» و «دیگری» است. تکوین هویت در این معنا، به عنوان فرایندی خودساخته در تقابل با غیر یا دیگری است. دیگری در این دیدگاه، دارای منزلتی فروتر است که می‌بایستی از بیرون و بالا کنترل یا به حاشیه رانده شود. «فردریک جیمسون» در این زمینه با طرح نوعی «نقشه‌شناختی» تلاش می‌کند تا به ترسیم مسایل جدیدی در حوزه سیاست‌های هویتی جنبش‌های جدید بپردازد. بر اساس نقشه‌شناختی او افراد می‌توانند جایگاه خود را در جامعه خود و جهان پیرامون‌شان دریابند. «رسالت سیاست‌های هویتی فراهم نمودن سیاهه‌ای از ساختارهایی متغیر از فشارها و محدودیت‌هاست که بر سرکوب‌شدگان، گروه‌های به حاشیه رانده شده و یا مسلط تحمیل شده است» (بست، ۱۹۹۱: ۱۹۰). بنابراین «هویت در ارتباط با گونه‌هایی از تفاوت که به صورت اجتماعی ساخته شده‌اند، استقرار می‌یابد. این تفاوت‌ها و تمایزها برای موجودیت ما ضروری است. اگر این تفاوت‌ها وجود نداشت، نمی‌توانستیم به‌طور متمایز و همبسته موجودیت یابیم. هویت برای وجود داشتن نیازمند تفاوت است و در ادامه، تفاوت‌ها را به دیگری تبدیل می‌کند تا از قطعیات و مسلمات خود دفاع کند» (کائلی، ۲۰۰۲: ۲).

#### گزاره چهارم. هویت سیاسی مبتنی بر سیاست معطوف به هویت است.

«سیاست معطوف به هویت»<sup>۱</sup> (سیاست هویت) به‌عنوان وجه دیگری از مفروضات هویت سیاسی پست‌مدرن می‌باشد که در کنار تئوری «سیاست تمایز و تفاوت» شاکله تئوری‌های سیاسی پست‌مدرن را بنیان می‌نهد. در واقع، «تئوری‌های سیاسی پست‌مدرن در قالب دو الگوی «سیاست تمایز» و «سیاست معطوف به هویت» تئوریزه می‌شوند» (بست و دیگران، ۱۹۹۱: ۲۰۵). سیاست معطوف به هویت ریشه در جنبش‌های جدید اجتماعی در دهه‌های ۸۰-۱۹۷۰م دارد که قدرت‌های مسلط را در سطوح هویتی مختلفی نظیر جنسیت، نژاد، ساختار سلسله‌مراتبی و سلطه استعماری، امپریالیسم آمریکا در ویتنام، ... مورد نقد قرار داد (بست و دیگران، ۱۹۹۷: ۲۷۲ و ۲۷۳).

سیاست هویتی برای پاسداری از همبستگی و تحقق‌بخشیدن به مطالبات اخلاقی و سیاسی گروه یا جامعه، ناچار به یکدست کردن و همگن‌سازی آن می‌پردازد. سیاست

1- Identity Politic

هویتی به واسطه اتکا بر استنباط‌های وحدت‌گرا، ثابت و مبتنی بر اصالت ذات، پیوندی تنگاتنگ با الگوی مدرنیستی هویت دارد. «سیاست هویتی به راهبردی اطلاق می‌گردد که افراد به موجب آن خود را از طریق هم‌هویت شدن یا با عضویت در گروه‌ها یا رده‌هایی که سرچشمه احساس‌ها و تجربه‌های متمایز حاشیه‌نشینی و فرودستی به شمار آمده‌اند، تعریف می‌کنند» (دان، ۱۳۸۵: ۳۵ و ۳۶). چنین راهبردی بر وجود از پیش محرز هویتی یگانه و منحصر به فرد مبتنی است که عمدتاً از طریق نسبت دادن مجموعه‌ای از نظرات بسیاری از مدافعانش، واجد هویتی لایتغیر، مجزا و دارای چهارچوب‌های معین می‌شود. طرفداران این دیدگاه به نقد تقلیل‌گرایی، عام‌گرایی انتزاعی و ذات‌گرایی می‌پردازند و با طرح نوعی استراتژی چندوجهی در جهت مشروعیت‌بخشی به هویت‌های سیاسی جدید برمی‌آیند. در سیاست معطوف به هویت، افراد خود را بیش از همه متعلق به گروه‌های سرکوب‌شده‌ای می‌دانند که تحت سلطه «سفیدپوستان»، «علاق مردانه» و «فرهنگ سرمایه‌دارانه» بوده‌اند. به تعبیر دیگر، سیاست هویتی با دست گذاشتن روی نگرانی‌ها و اضطراب‌های افراد و گروه‌های طردشده، ابزار قدرتمندی برای مشروعیت‌بخشیدن به خویشتن افراد در برابر گروه فرهنگی بیش از حد رقابتی تدارک می‌بیند (دان، ۱۳۸۵: ۴۵).

در واقع، سیاست معطوف به هویت تلاش می‌کند تا بر پایه برساخته‌های هویت سیاسی و اجتماعی، از طریق تعهد و مشارکت سیاسی زمینه را برای تجهیز و مشارکت سیاسی فراهم آورد. از این‌رو، سیاست هویت، منافع خاص هویت‌های ساخته‌شده را از طریق هویت‌یابی آنها در ارتباط با گروه‌ها و جوامع دیگر مورد توجه قرار می‌دهد. این امر می‌تواند موجب پرورش و تقویت هویت سیاسی و همبستگی از طریق کنش سیاسی شود که موجبات تقویت گرایش‌های ناسیونالیستی را در راستای ترسیم چشم‌اندازهای هویت سیاسی فراهم می‌آورد (بست، ۱۹۹۷: ۲۱۳ و ۲۱۴) ظهور سیاست معطوف به هویت نه فقط زمینه را برای طرح هویت‌های سیاسی در حوزه عمومی فراهم می‌کند، بلکه شکل جدیدی از بیان و مشارکت سیاسی و در نظر گرفتن علایق و منافع گروه‌های به حاشیه رانده شده است که از آن به «ناسیونالیسم مدنی»<sup>۱</sup> تعبیر می‌شود. «ناسیونالیسم به عنوان جریان اصلی احساسات جمعی، شکل گسترده، عام‌گرایانه و بازی از همبستگی و اشتیاق جمعی است» (پاکولسکی، ۲۰۰۱: ۳۸۴). در واقع، این همان چیزی است که «ناسی فراسر»<sup>۲</sup> آن را «تصوری سیاسی» می‌داند که

1- Civic Nationalism

2- Nancy Fraser



پیامد آن توجه به یک سری کنش‌گران سیاسی جدید متفاوت از مفاهیمی نظیر طبقه در گذشته است (فراسر، ۱۹۹۷: ۱۸).

نکته مهمی که در ارتباط با سیاست معطوف به هویت وجود دارد، این است که در این راهبرد هویتی نوعی چرخش از مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به سمت علایق و دغدغه‌های فرهنگی و همچنین «هویت شخصی»<sup>۱</sup> وجود دارد. از بعد فرهنگی، همچنان که قبلاً اشاره شد، بر مسایلی نظیر جنسیت، سوژه، گروه‌های حاشیه‌ای و محیط زیست تأکید می‌شود که از سیاست به معنای اجتماعی آن جدایی‌ناپذیر است. این مسایل در کانال‌های نهادینه‌شده مشارکت سیاسی نادیده گرفته شده بودند و اکنون ضروری به نظر می‌رسد که به این خطوط تمایز هویتی نیز توجه شود. در سیاست‌های پست‌مدرن نیز منظور از «شخصی‌سازی هویت»، گستراندن مسایل هویتی در تمام زمینه‌های موجودیت شخصی و اجتماعی است که در پرتو افکار فوکو مطرح می‌شود. در نگاه فوکویی، متأثر از نگاه «خرد به قدرت»<sup>۲</sup>، چنین تصور می‌شود که هر آنچه در عرصه اجتماع پدیدار یا حفظ می‌شود، و یا فرو می‌افتد، تأثیر و تأثیری همه‌جانبه از قدرت دارد و بالطبع تمام زوایای ارگانیزم بدن و جامعه در چنگال قدرت، نوعی تعیین هویتی خاص می‌یابند. از این منظر، قدرت به مثابه سازوکارهایی دانسته می‌شود که در خدمت بسامان‌کردن، بهنجارسازی و نظم‌بخشیدن به «سوژه»<sup>(۱)</sup> عمل می‌کند و «کردارها» و «الگوهای هویتی سامان‌بخش» را انتظام می‌بخشد. «بر این اساس، در دیدگاه پست‌مدرن همه حوزه‌های زندگی متأثر از منازعات و مسایل هویت سیاسی است. این نحوه نگاه خرد به سیاست در آثار فوکو، لیوتار، دلوز و گواتاری دیده می‌شود که در آن سیاست سوژه‌سازی و شرایطی که در آن تابعان تحت تأثیر قدرت، فرایند سوژه‌سازی را طی می‌کنند، مورد بحث قرار می‌گیرد» (بست، ۱۹۹۷: ۲۷۶).

### هویت سیاسی پست‌مدرن در ایران

با گسترش روزافزون تعاملات و ارتباطات فکری در جهان امروز، اندیشه‌ها و رهیافت‌های پست‌مدرن در جامعه ما مورد توجه قرار گرفته است. ظهور وضعیت پست‌مدرن و تحلیل نسبت ما با تحولات حاصل از آن، یکی از دغدغه‌های حاضر عرصه روشنفکری است که تا میزانی به عرصه عمومی نیز کشیده شده است. اما آنچه در این عرصه به رغم موضع‌گیری‌های اولیه، همچنان حل نشده باقی مانده، تبیین رابطه

1- Personal Identity

2- Micro-Power

فلسفی - شناختی ما با این تحولات است. همین امر موجب شده است که نتوان با ارایه مجموعه‌ای نسبتاً منسجم از دیدگاه‌های متفاوت، نحوه نسبت‌سنجی و ارتباط ما را با پست‌مدرنیسم تبیین نمود.

به‌طور اجتناب‌ناپذیر، ظهور رهیافت‌ها و نظریه‌های پست‌مدرن - به خصوص در حوزه روشنفکری در ایران، موجب تحولی اساسی در چشم‌اندازهای تحلیلی صاحب‌نظران پیرامون مسائلی نظیر هویت، ناسیونالیسم، قومیت و ملیت شده است. در نتیجه، پی بردن به بن‌مایه‌های زیرساختی مفهوم پست‌مدرن امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است که می‌بایست به گونه‌ای نظام‌مند و فارغ از جانبداری یا نفی، کلیت اوضاع تاریخی و نهادینی که به ظهور آن انجامیده را بررسی نمود. مع‌هذا دیدگاه‌های موجود در کشور ما، بیشتر در دو قالب توافق یا تخالف با طرح اندیشه‌های پست‌مدرن قابل جمع است. به دلیل آنکه مدافعین پست‌مدرن در ایران بیشتر از چشم‌انداز سلبی به هویت سیاسی نگریسته‌اند، طرح اندیشه‌های پست‌مدرن انگیزه مهمی به منتقدان داد تا با نفی یکسان‌نگری و کلیت‌گرایی هویت‌های موجود، زمینه را برای نقد الگوهای هویتی مستقر فراهم نمایند. در واقع، در کشور ما بیشتر ابعادی از تحلیل پست‌مدرن راه یافته است که متأثر از نگرش‌های شالوده‌شکنانه، نافی کلیت، تأکید کننده بر تفاوت و تمایز و به‌طور کلی دیدگاه‌های انتقادی می‌باشند. البته بر خلاف این جریان رایج که بیشتر وجوه سلبی پست‌مدرنیسم را مد نظر قرار می‌دهد، در معدود آثار موجود هم می‌توان رگه‌های ایجابی هویت پست‌مدرن را مشاهده نمود. یکی از نویسندگان با طرح مفهوم «رسالت» در اندیشه‌های ژاک دریدا، برخلاف دیدگاه‌های موجود که با طرح شالوده‌شکنی، بی‌مسئولیتی و نادیده‌گرفتن امکان‌بازسازی، بر وجوه نافیانه پست‌مدرن تأکید می‌نمایند، معتقد است که مفهوم رسالت در بردارنده آرمان یا برنامه مشخصی برای «ارائه چشم‌انداز اخلاقی جدید، فراگذری از مرزهای سنتی سیاست و گشودن افق‌های جدید سیاسی است» (معینی‌علمداری، ۱۳۸۳: ۷۱). از این رو می‌توان به یاری وجه تصدیقی پست‌مدرن، از قرار و مدارهای جدیدی سخن گفت و برخی راهبردها را پذیرفت (ص ۷۳). مخالفین طرح نظریات پست‌مدرن نیز با تأکید بر موقعیت و زمینه‌های تاریخی جامعه ایران، اصولاً اندیشه‌های پست‌مدرن را فاقد ارتباط با مسایل و مشکلات پیش روی جامعه ما می‌دانند. این طیف معتقدند مشکلی که به واسطه طرح نظریه‌های سلبی پست‌مدرن در کشور ما پدید آمده است، بیشتر به ادعاهای جهان‌شمول طرفداران این نظریه بازمی‌گردد. به این معنا که حاملان این اندیشه‌ها، بدون در نظر گرفتن مقدمات و

زمینه‌های اجتماعی - سیاسی ظهور اندیشه‌های پست‌مدرن در جوامع پسا صنعتی غرب، تلاش می‌نمایند تا این اندیشه‌ها را فارغ از محدودیت‌های مبتنی بر روش‌های جامعه‌شناختی - تاریخی، به صورت تجویزی درباره هویت، قومیت و ملیت به کار گیرند. یکی از منتقدان طرح جریان پست‌مدرنیسم در ایران می‌نویسد:

*بخش بیشتر نوشته‌های نظریه پردازان اصلی فرانسوگرا و منتقدان گفتمانی جهانی شدن جنبه جامعه‌شناسی تاریخی داشته و بیشتر تجربه غرب را در کانون تجربه و تحلیل‌های خود قرار داده‌اند و کم و کاستی‌های ناشی از دوران مدرنیته و فرایند جهانی شدن - جهانی سازی، دگرگونی بر آمده از این پدیده‌ها را به‌ویژه در بستر کارکردهای منفی دولت‌های غربی به نقد کشیده‌اند. با این همه، پژوهشگران کشورهای غیرغربی آنها را به مانند چارچوب‌های جهان‌شمول (برخلاف منطق درونی خود رهیافت نوگرا) به کار گرفته و به تحلیل و تبیین رخدادهای و دگرگونی‌های جوامع در حال توسعه پرداخته‌اند (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۱ و ۱۲).*

برخی دیگر از منتقدان بر این اعتقادند که به لحاظ وجوبی، هیچ ضرورتی برای طرح نظریات هویتی پست‌مدرن در کشور ما وجود ندارد؛ زیرا کشور ما می‌بایست ابتدا تجربه مدرنیته را درک کند و متعاقب آن سخن از پست‌مدرنیسم به میان آید. طرح اندیشه‌های پست‌مدرن، «فقط از لحاظ فکری ضرر و زیان دارد، زیرا پست‌مدرن فقط موضوع انتقاد از مدرنیته است ... در جوامع در حال گذار، یا در حال توسعه بیشتر حالت منفی دارد و علت‌اش هم این است که خود مدرنیته به خوبی طرح و اجرا نشده، بنابراین وقتی بحث پست‌مدرنیته را طرح می‌کنیم، فقط اغتشاش فکری بیش‌تر می‌شود و دست‌آورد فکری مثبتی از آن حاصل نمی‌گردد» (غنی‌نژاد، در: گنجی، ۱۳۷۵: ۱۸۹). از این منظر، گذار به پست‌مدرنیسم به ناگزیر از خلال تجربه مدرنیته می‌گذرد (آشوری، ۱۳۷۷: ۲۸۶). بنابراین پست‌مدرنیته به واسطه عدم گذار از مدرنیته، هنوز برای ما به عنوان مسأله قابل طرح نیست. رضا داوری اردکانی در نقد این رویکرد می‌گوید: «وارد شدن به بحث پست‌مدرن، یعنی شرکت کردن در آگاهی‌ای که غرب نسبت به گذشته خود پیدا کرده است. ما نمی‌توانیم از تاریخ غرب جدا شویم و یا نمی‌توانیم به فلسفه و علم و تمدنی که در غرب پیش آمده، توجهی نکنیم و راه خودمان را برویم. راهی که در تاریخ غربی گشوده شده است، اکنون در واقع راه همه مردم جهان است» (گنجی، ۱۳۷۵: ۱۰۵ و ۱۰۶).

به‌طور کلی، طرح اندیشه‌های پست‌مدرن در جامعه ما به دو دلیل دچار ابهام است: اولاً، تأکید صرف بر وجوه نفی‌گرایانه پست‌مدرنیسم، موجب واکنش‌هایی شده که از

جانب مدافعان نظریه‌های مدرن پیرامون هویت سیاسی ابراز می‌شود. **ثانیاً** عدم توجه حاملان گفتمان پست‌مدرن به زمینه‌های تاریخی - اجتماعی جامعه ما و کاربست جهان‌شمول این نظریه، موجب بروز انتقاداتی در خصوص به‌کارگیری این نظریات شده است. بنابراین طرح وجوه ایجابی هویت پست‌مدرن و توجه به این نکته که نمی‌توان هیچ گفتمانی را بدون لحاظ اقتضائات تاریخی - اجتماعی در ارتباط با جوامع دیگر به کار گرفت، می‌تواند زمینه را برای رفع سوء تفاهمات لازم در این زمینه فراهم آورد.

### نتیجه‌گیری

چنانکه ملاحظه شد، پست‌مدرنیته به عنوان جریانی انتقادی - سازنده بر آن است تا با ترسیم چشم‌اندازها و بدیل‌های متفاوتی، نحوه نگاه و ادراک ما را از هویت سیاسی متحول سازد. حاصل این امر، گشودن فضای فکری جدیدی است که بتواند تغییرات گسترده اجتماعی و فرهنگی‌ای که در متن مدرنیته رخ داده است را مورد بررسی قرار داده و اشکال نظری خاصی را برای تحلیل وضعیت پیش‌روی گروه‌های هویتی ترسیم نماید. به تعبیر دقیق‌تر، پست‌مدرن‌های ایجابی (مثبت‌اندیش)، با تأکید بر مفاهیمی نظیر برساختگی هویت، در فرایند بودن امکانات و درون‌مایه‌های هویتی، خصلت فرهنگی کنش‌های سیاسی، و توجه به سیاست‌های معطوف به تمایز و هویت، در صدد برمی‌آیند تا نوعی تعهد و مشارکت سیاسی را دراندازند.

بنابراین، آنچه از سوی متفکران پست‌مدرن (ایجابی) مورد توجه قرار می‌گیرد، فراهم نمودن بنیان‌های روش‌شناختی خاصی است که با هستی‌شناسی و انسان‌شناسی پست‌مدرن قابل جمع باشد. آنها تمایل دارند در مواجهه با تغییرات گسترده‌ای که در طول سه دهه اخیر در جوامع پسا صنعتی رخ داده است، میراث فکری گذشته را مورد بازبینی قرار داده و به طرح گفتمان جدیدی در رابطه با هویت سیاسی بپردازند. حاصل این امر، تلاش برای شناسایی رژیم‌های حقیقتی است که بر پایه آنها هویت‌های سیاسی در تمایز و تخالف با اغیار مفصل‌بندی و براساس سیاست‌های معطوف به تشخیص و هویت، مرزهای سیاسی جدیدی در ارتباط با «سوژه» و «جامعه» تأسیس می‌شود. نقطه ثقل بحث آنها، چگونگی ساخته‌شدن تاریخ روابطی است که هویت سیاسی را در ارتباط با خود، جامعه و دیگران توضیح می‌دهد.

## یادداشت :

۱- در منظومه فکری فوکو، سوژه واجد دو معنا است: یکی به معنای منقاد دیگری بودن، و دیگری به معنی مقید به هویت خود بودن به واسطه آگاهی و خودشناسی. هر دو معنی، حاکی از وجود نوعی قدرت است که منقاد و تسخیرکننده می‌باشد.

## فهرست منابع :

- ۱- آشوری، داریوش (۱۳۷۵)؛ *ما و مدرنیت*، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۲- احمدی، حمید (۱۳۸۲)؛ *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۳- برگر، پیترل و توماس لوکمان (۱۳۷۵)؛ *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
- ۴- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)؛ *دولت و جامعه مدنی (گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی)*، قم: نقد و نظر.
- ۵- ----- (۱۳۷۵)؛ «مدرنیته پروژه ناتمام»، در: *سنت، مدرنیته و پست‌مدرن*، اکبر گنجی (به کوشش)، تهران: صراط.
- ۶- جیمسون، فردریک و دیگران (۱۳۷۹)؛ *منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر*، ترجمه مجید محمدی و دیگران، تهران: هرمس.
- ۷- دان. رابرت جی (۱۳۸۵)؛ *نقد اجتماعی پست‌مدرنیته: بحران هویت*، ترجمه صالح نجفی، تهران: نشر شیرازه.
- ۸- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۳)؛ «هویت در فضای پست‌مدرن»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره دوم، صص ۲۵۵-۲۷۴.
- ۹- گنجی، اکبر (۱۳۷۵)؛ (به کوشش)، *سنت، مدرنیته، پست‌مدرن*، تهران: نشر صراط.
- ۱۰- گیبینز، جان آر و بویمر (۱۳۸۱)؛ *سیاست پست‌مدرن*، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.
- ۱۱- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴)؛ *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه‌ی امیرمحمد حاجی‌یوسفی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۲- معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)؛ «دریدا و مسأله سیاست تحولی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال اول، پیش‌شماره اول، صص ۶۹-۸۱.
- ۱۳- میلر، پیتر (۱۳۸۲)؛ *سوژه، استیلا و قدرت*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، تهران: نی.
- ۱۴- نجف‌زاده، مهدی (۱۳۸۲)؛ «گفتمان: از صورت‌بندی دانایی تا امر سیاسی»، *مجله گفتمان*، شماره ۷، صص ۳۰-۴۲.
- 15- Apter, David (1987); *Rethinking Development: Modernization Dependency and Postmodern Politics*, California: Sage Pub.
- 16- Ardis, Ball (ed) (1987); *Ideiom of Inquiry*, Albany: State Unv.of New York Press.
- 17- Baudrillard, J. (1989); *In The Shadow of the Silent Majorities*, New York: Semiotext.
- 18- Best, Steven (1991); "Chaos and Entropy in: Postmodern Science and Social Theory", *Science and Culture*. No. 11, pp 188-226.
- 19- Best, Steven and Douglas Kellner. (1991); *Postmodern Theory: Critical Interrogations*, New York: The Guilford Press.

- 20- Best, Steven and Douglas Kellner (1997); *The Postmodern Turn*, London: The Guilford Press.
- 21- Conner, Steven (1997); *Postmodern Culture*, Secoud Edition, London: Blackwell Publishers.
- 22- Connolly, William (2002); *Identity / Difference: Democratic Negotiations of Political Paradox*, Minnea Polis, Callifornia: University of Minesota Press.
- 23- Edelman, Murray (1988); *Constructing the Political Spectale*, Chicago: Chicago, U.P.
- 24- Foucault, M (1972); *The Archeology of Knowledge*, London: Tavistock Publication.
- 25- ----- (1977); *Power / Knowledge*, ed. Coling Gordon, New York: Pantheon Books.
- 26- ----- (1980); *The History of Sexuality*, New York: Vintage Press.
- 27- ----- (1991); "Governmentality", in G. Burchell, C. Gordon and P. Miller (eds). *The Focault Effects: Sstudies in Governmentality*, London: Hemel Hempstead, Harvester Wheatshaf.
- 28- Fraser, Nancy (1997); *Justic Interrupts: Critical Reflections on the "Postsocialist Condition"*, New York: Routledge.
- 29- Good, James and Irving Velody (1998); *The Politics of Postmodernity*, Cambridg: Cambridge U.P.
- 30- Gordon, Daniel (2001); *Postmodernism and the Enlightenment*, London: Routledge.
- 31- Gordon, Marshal (1998); *Oxford Dictionary of Sociology*, 2th ed. Oxford: Oxford University Press.
- 32- Hall, Stuart (1991); "The Local and the global: globalization and Ethnicity", in: A. King (ed)., *Culture, Globalization and the World System*, London: Macmillan.
- 33- Hall, Stuart and Paul DuGay (1996); *Questions of Cultural Identity*, Sage Publication.
- 34- Hassan, Ihab (1987); *The Postmodern Turn*, London: Ohaio University Press.
- 35- Heller, Agnes and Ference Feher (1998); *The Postmodern Political Condition*, London: Polity Press.
- 36- Henrique, Julian and Others (1984); *Changing the Subject: Psychology, Social Regulation, and Subjectivity* New York: Methuen.
- 37- Jaym Martin (1985); "Habermas and Modernism", in: *Habermas and Modernity*, Richard Brenstien (de), Cambridge: MIT Press.
- 38- Jambet, C (1992); "The Constitution of the subject and Spritual Practice", in: T.J. Armstrong (ed). *Michel Foucault, Philosopher*, London: Hemel Hempstead, Harvester Wheastscheaf.
- 39- Kariel, H (1989); *The Deperate Politics of Postmodernism*, Amherst: University of Massachusetts Press.
- 40- Kelner, Douglas (1989); *Jean Baudrillard: form Marxism to Postmodernism and Beyond*. Stanford: Stanford U.P.
- 41- Kelner, Douglas (1992); "Popular Culture and Constructing Postmodern Identites", in Scott lash and Joh Nathan friedman (eds), *Modernity and Identity*, Basil Blackwell: Oxford U.P.
- 42- O'Brien, Martin and Sue Panna (1999); *Theorising Postmodern Political Condition*, London: Polity Press.
- 43- Paul Thide, Leslie (2003); *Thinking Politic*, Second Edition, New Jersey: Chatham House Publishers.
- 44- Pecheux, Michel (1982); *Language, Semantics and Ideology*, New York: St Martin's Press.
- 45- Render Harry (1987); *Representation and the Critics of Postmodernity Theory*, PS: Political Science & Politics.
- 46- Rigs, C, Edward (1995); *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Vol 9. London: Routledge.
- 47- Rosenau, Pauline Marie (1991); *Postmodernism and the Social Sciences*, New Jersey: Princeton U.P.